

دانش ارزشمدار و مسئله عینیت

رضا صادقی *

چکیده

دانش فارغ از ارزش، از آرمان‌های دوران مدرن بود که در چند دهه اخیر امکان تحقق آن نفی شده است و اکنون بیشتر فیلسوفان علم، دانش را به‌عنوان هویتی ارزشمدار تعریف می‌کنند. پرسش مطرح در این خصوص آن است که آیا تأثیر ارزش‌ها بر دانش، عینیت آن را به چالش می‌کشد و دلیلی بر نسبییت است؟ در این مقاله با توجه به تعدد شاخه‌های دانش و تنوع ارزش‌ها استدلال خواهد شد که ارزش‌ها در دانش‌های مختلف نقش یکسانی ندارند. ضمن آنکه حضور ارزش‌ها در مسیر تولید دانش در صورتی مستلزم نسبی‌گرایی است که همه ارزش‌ها نسبی باشند و حضور آنها محتوای دانش را تغییر دهد؛ اما نه نسبییت همه ارزش‌ها قابل دفاع است و نه نسبییت ارزش‌ها لزوماً به‌معنای نسبییت محتوای دانش است.

واژگان کلیدی: عینیت، ارزشمداری، نسبی‌گرایی، واقع‌گرایی، پوزیتیویسم

مقدمه

نسبت دانش و ارزش یکی از بحث‌های مهم در فلسفه علم معاصر است و شاید بتوان گفت که اهمیت این بحث بیشتر ناشی از تأثیری است که در بحث از عینیت علم دارد. همان‌گونه که می‌دانیم در دوران جدید دانش تجربی به‌عنوان الگوی عینیت مورد توجه قرار گرفته و هم‌زمان ارزش‌های اخلاقی، نسبی و ذهنی تلقی شده است. بر این اساس طرفداران عینیت علوم تجربی بر لزوم جدایی دانش از ارزش تأکید می‌کنند تا مبادا به عینیت علوم تجربی خدشه‌ای وارد شود.

تلقی رایج این بود که ارزشمندی^۱ در هر دانشی مستلزم جزم‌اندیشی و رکود است. بنابراین احکام علمی باید از احکام ارزشی و هنجاری اعم از اخلاقی، سیاسی و قومی جدا باشند. گویی دانشمند، هنگام پژوهش صرفاً باید یک ذهن جدای از تاریخ و فرهنگ خود داشته باشد و هر حکمی که صادر می‌کند، تنها باید محصول قوای معرفتی او باشد. البته کسی منکر این نبود که ارزش‌ها در طول تاریخ علم به‌طور مستقیم یا به‌طور ضمنی در نتیجه پژوهش‌های علمی تأثیر داشته‌اند و مسیر علم را تعیین کرده‌اند؛ اما آرمان و توصیه روش‌شناسان این بود که دانش باید در نهایت از ارزش‌ها جدا شود....

بنابراین دانش فارغ از ارزش، توصیفی از وضعیت گذشته یا حتی گزارشی از وضعیت کنونی دانش نبود؛ بلکه بیانی از وضعیتی ایده‌آل بود که دانشمندان باید به سمت آن حرکت می‌کردند. طرفداران دانش فارغ از ارزش بر این باور بودند که علم ایده‌آل برای اینکه متصف به صدق و عینیت باشد و توصیفی بی‌طرف و قابل اعتماد از طبیعت ارائه کند، نباید تحت تأثیر ارزش‌ها باشد؛ اما آیا دانشی که تحت تأثیر ارزش‌ها رشد کرده باشد نسبی است؟ در این نوشتار برای پاسخ به این پرسش نخست تاریخچه این بحث به اجمال مرور خواهد شد و سپس با بررسی نقش ارزش‌ها در دانش‌های مختلف استدلال خواهد شد که با اینکه تأثیر ارزش‌ها بر دانش گریزناپذیر است؛ اما این تأثیر به‌گونه‌ای نیست که نسبی‌گرایی را تقویت کند.

1 value-ladenness

مبانی جدایی دانش از ارزش

باور به جدایی دانش از ارزش ریشه در آثار هیوم دارد. وی در کتاب رساله‌ای در باب طبیعت بشر استدلال می‌کند که از امر واقع نمی‌توان به باید رسید (هیوم^۱، ۱۹۸۷، ص ۴۶۹). بر اساس استدلال هیوم مقدماتی که هست‌ها را بیان می‌کنند، متضمن هیچ باید و ضرورتی نیستند و اگر از چنین مقدماتی نتیجه‌ای به دست آید که متضمن بایدی باشد، لزوماً مغالطه‌ای صورت گرفته است. این استدلال هیوم صرفاً به ارزش‌های اخلاقی مربوط نیست. او در این استدلال به دنبال آن است که بایدهای دینی را نیز به چالش بکشد. وی مدعی است که حتی اگر وجود خدا را بتوان اثبات کرد، از حکم به هستی خداوند نمی‌توان حکم به بایستی اطاعت از او را استنتاج کرد. با این حال استدلال هیوم عام است و اگر درست باشد، استنتاج هرگونه بایدی از هست‌ها منتفی است.

جدایی هست و باید در دیدگاه هیوم با نفی ضرورت علی نیز در ارتباط است. او در بحث از علیت، نخست ادعا می‌کند که نسبت ضرورت علی قابل تجربه نیست و از این مطلب نتیجه می‌گیرد که چنین نسبتی وجود ندارد. اگر هست‌ها نسبتی ضروری با هم داشته باشند، از مقدماتی که هست‌ها را بیان می‌کنند، می‌توان بایدهایی را استنتاج کرد. پس انکار هرگونه نسبت ضروری بین هست‌ها نیز مستلزم آن است که از مقدمات بیانگر هست‌ها هیچ بایدی را نمی‌توان اثبات کرد. ملاحظه خواهد شد که جدایی هست‌ها از بایدها با تقسیم گزاره‌ها به تحلیلی و ترکیبی نیز در ارتباط است و این تقسیم‌بندی نیز ریشه در آثار هیوم دارد. به هر حال، دیدگاه هیوم مبنی بر جدایی بایدها از هست‌ها، هم به بایدهای اخلاقی و الهیاتی مربوط است و هم به بایدهای علمی که بر ضرورت علی تکیه دارند.

با اینکه هیوم استنتاج باید از هست را مغالطه می‌داند؛ اما نمونه‌های این استنتاج در آثار علمی و سخنان دانشمندان به وفور یافت می‌شود. برای مثال در متون علمی شبیه این استدلال زیاد است که در این آب باکتری وجود دارد، باکتری موجب بیماری انسان می‌شود، پس قبل از نوشیدن این آب باید آن را تصفیه کرد. در چنین استدلال‌هایی باید از هست استنتاج می‌شود و هیچ مغالطه‌ای در آن دیده نمی‌شود. این نمونه‌های استنتاج باید از هست بر اصل علیت تکیه دارند و نسبت بین يك رویداد و نتیجه آن را بیان می‌کنند. واقع‌گرایان در اینجا می‌توانند استدلال کنند که بایدهای

1. Hume

اخلاقی و دینی نیز از این جهت تمایزی با بایدهای علمی ندارند و نسبت بین فعل و نتیجه آن را بیان می‌کنند.

به عنوان نمونه این گزاره علم اخلاق که باید راست گفت، به این معناست که برای رسیدن به اهداف جامعه انسانی راست گفتن ضرورت دارد. چون دروغ به عنوان يك رفتار (علت)، نتایجی (معلولی) به دنبال دارد و مثلاً در زندگی جمعی اختلال و اضطراب ایجاد می‌کند. در الهیات نیز عبادت به دلیل نتایجی که در سرنوشت انسان دارد، بایستی می‌یابد. البته هنوز این پرسش هیوم قابل طرح است که راه کشف نسبت بین علت و معلول چیست؟ اما بحث در این است که پرسش هیوم عینیت علوم تجربی را نیز مخدوش می‌کند و نباید تصور کرد که در این سیاق جدایی هست‌ها از بایدها در راستای دفاع از عینیت علوم تجربی است.

جالب است که حتی فلسفه خود هیوم نیز متضمن بایدهای متعددی است که از هست‌ها استنتاج شده‌اند. به عنوان نمونه هیوم از اصول فلسفه خویش نتیجه می‌گیرد که باید کتاب‌های متافیزیکی را به آتش سپرد و می‌نویسد: «وقتی با قبول این اصول کتابخانه‌ها را مورد تفحص قرار می‌دهیم چه چیز را باید از بین ببریم؟ اگر مثلاً کتابی درباره الهیات یا مابعدالطبیعه مدرسی به دست گیریم می‌پرسیم آیا این کتاب مشتمل بر استدلالی انتزاعی درباره کمیت یا عدد است؟ خیر؛ آیا شامل استدلالی تجربی درباره امر واقع یا وجود است؟ نه؛ پس آن را در آتش افکنید؛ زیرا نمی‌تواند جز سفسطه و توهم باشد» (کاپلستون، ۱۳۷۵، ص ۳۳۲). هیوم همچنین در تحلیل نسبت عقل و عواطف به این نتیجه می‌رسد که «عقل برده عواطف است و باید چنین باشد» (هیوم، ۱۹۸۷، ص ۴۱۶). این نتیجه فلسفه هیوم نیز نوعی استنتاج باید از هست به شمار می‌رود و اگر درست باشد نشان می‌دهد که دانش حاصل از عقل بشری فارغ از ارزش‌ها نیست.

جدایی دانش از ارزش در دوران معاصر با سیطره پوزیتیویسم تقویت شده است. شاید بتوان گفت دوگانگی دانش - ارزش بعد از دوگانگی تحلیلی- ترکیبی از مهم‌ترین نتایج سیطره روحیه پوزیتیویستی بر فضای فلسفی معاصر است. پوزیتیویست‌ها بر عینیت واقعیت‌های فیزیکی و نسبییت ارزش‌های اخلاقی تأکید داشتند. آنها دانش را توصیفی و ارزش را هنجاری می‌دانستند. پیشفرض آنها این بود که واقعیت‌های فیزیکی ملموس، عینی و غیر شخصی‌اند؛ اما ارزش‌های اخلاقی، ذهنی، نسبی و شخصی‌اند. از نظر آنها حکم اخلاقی ابراز احساس است و سنخیت و ارتباطی با حکم تجربی ندارد. به عنوان نمونه ایر می‌نویسد: «من با گفتن اینکه نوع عمل معینی صواب است یا خطا، خبری واقعی نداده‌ام، حتی خبری درباره وضع ذهنی خود. تنها پاره‌ای

عواطف اخلاقی را اظهار کرده‌ام. و کسی که ظاهراً معارض گفته من است احساسات خودش را بیان داشته است. پس این سؤال که کدام یک از ما درست می‌گوید، بی‌معناست؛ زیرا هیچ‌یک از ما قضیه حقیقی را عنوان نمی‌دارد» (ایر، ۱۳۸۴، ص ۱۲۷).

از نظر حلقه وین علم تجربی توصیف‌گر واقعیت‌های فیزیکی است و احکام اخلاقی به دلیل آنکه صرفاً راهی برای ابراز میل یا احساس فرد هستند نسبتی با علم ندارند. از نظر آنها تفاوت علم با شبه علم در این است که شبه علم بیان ارزش‌ها در چارچوبی به ظاهر توصیفی است؛ از این‌رو به دنبال معیاری بودند تا گزاره‌های معنادار را از گزاره‌های بی‌معنا جدا کنند. آنها با تکیه بر اصل تحقیق‌پذیری استدلال می‌کردند که احکام فیزیکی با روش دقیق علمی قابل ارزیابی (اثبات یا تأیید) اند و بنابراین معنادار تلقی می‌شوند. اما احکام اخلاقی از راه تجربه قابل ارزیابی نیستند، پس این گزاره‌ها یا بی‌معنا خواهند بود و یا شبه‌گزاره‌هایی که برای ابراز احساس به کار می‌روند (همان، ص ۱۱۹-۱۲۰).

تفاوت حلقه وین با هیوم در این بود که آنها دانش تجربی را عینی می‌دانستند و بر این باور بودند که این شاخه برای حفظ عینیت خود باید فارغ از ارزش باشد. در اینجا دو پیش‌فرض آنها این است که هر حکم ارزشی نسبی است و اگر احکام ارزشی در مسیر علم تأثیر داشته باشند، احکام علمی را نیز نسبی خواهند کرد. خواهیم دید که این دو پیش‌فرض به سادگی قابل اثبات نیستند. اگر هم اثبات شوند بر اساس دیدگاه حلقه وین نمی‌توان بایدی از آنها استنتاج کرد؛ در حالی که حلقه وین از این دو پیش‌فرض نتیجه می‌گیرند که دانش باید از ارزش جدا باشد. در اینجا استنتاج این بایستی از دو پیش‌فرض یاد شده نوعی استنتاج باید از هست به شمار می‌رود و باعث می‌شود ادعای جدایی دانش از ارزش خود ویرانگر شود.

با اینکه اصل تحقیق‌پذیری در حوزه دانش و نسبی‌گرایی در حوزه ارزش دو مبنای اصلی باور به جدایی دانش از ارزش به شمار می‌روند؛ اما پاتنم از دوگانه تحلیلی - ترکیبی نیز به‌عنوان مبنای جدایی دانش از ارزش نام می‌برد. او در نقد حلقه وین استدلال می‌کند که پس از آنکه مرز بین تحلیلی و ترکیبی در چند دهه اخیر فرو ریخت، دیگر دلیلی برای تمایز دانش از ارزش نیز نمی‌ماند (پاتنم، ۱۳۸۴، ص ۷۰). در اینجا پاتنم به کارهای کواین و پیروانش اشاره دارد که تمایز بین تحلیلی و ترکیبی را نفي می‌کنند. البته رویکرد کواین نیز در نهایت به نوعی قراردادگرایی عام ختم

می‌شود که حتی قوانین فیزیک را نیز نسبی می‌کند.^۱

به هر حال صدق تحلیلی‌ها از نگاهی رئالیستی نیز برای حلقه وین مشکل‌ساز است. به عنوان نمونه بر اساس دیدگاه لایبنیتز حقایق به ضروری و ممکن تقسیم میشوند. او دریافت حقایق ضروری را به عقل نسبت می‌داد و شناخت حقایق ضروری را به عنوان فصل ممیز انسان‌ها می‌دانست و بر این باور بود که: «شناخت حقایق واجب و جاویدان چیزی است که ما را از حیوانات محض متمایز می‌کند و به ما خرد و علوم را ارزانی می‌دارد و از این رهگذر ما را به مقام رفیع خودشناسی و خداشناسی ارتقا می‌دهد»^۲ (لایبنیتز، ۱۳۷۲، ص ۱۷۱). بر این اساس واقع‌گرایان در حوزه منطق و ریاضی ادعا دارند که ضرورت‌های منطقی و ریاضی مبنایی عینی دارند. به عنوان نمونه امتناع اجتماع نقیضین به معنای امتناع اجتماع وجود و عدم در متن واقع است. روشن است که پذیرش واقعیت ضروری نه تنها با تمایز تحلیلی- ترکیبی ناسازگار است؛ بلکه تمایز دانش- ارزش را نیز به چالش می‌کشد؛ زیرا ضرورت نوعی باید است و مفهوم واقعیت ضروری از جمع بین هست و باید خبر می‌دهد.

پاتنم انگیزه اصلی حلقه وین برای جدا کردن دانش از ارزش را ضدیت با متافیزیک می‌داند و می‌نویسد: «بدترین چیز درباره دوگانگی واقعیت از ارزش آن است که در عمل همچون متوقف‌کننده بحث و نه تنها متوقف‌کننده بحث بلکه متوقف‌کننده اندیشه، عمل می‌کند» (پاتنم، ۱۳۸۵، ص ۸۸). وی در ادامه توضیح می‌دهد که این دیدگاه که خوب به معنای میل یا ترجیح ذهنی است، انسان را از خودشناسی و از پرسش‌هایی مانند اینکه چه هستیم و چه باورهایی داریم؟ جدا می‌کند. او همچنین حلقه وین را متهم به جزم‌اندیشی می‌کند و می‌نویسد آنها وقتی می‌گویند اخلاق از واقعیت جداست به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی واقعیت را می‌شناسند (همان، ص ۶۰). او همچنین مدعی است همه استدلال‌های حلقه وین برای اثبات نسبییت ارزش‌های اخلاقی در خصوص ارزش‌های علمی نیز قابل تکرار است (همان، ص ۲۰۷). بنابراین نسبی‌گرایی اخلاقی حتی علوم تجربی را نیز به وادی نسبییت می‌کشاند. با این حال اگر بتوان نشان داد که ارزش‌های معرفتی با ارزش‌های اخلاقی نسبت نزدیکی دارند، به ناچار باید در یکی از دو ادعای اصلی حلقه

۱. در خصوص نقد ابعاد نسبی‌گرایانه دیدگاه کواین و بررسی نسبت این دیدگاه با پوزیتیویسم، ر. ک. بوئزور، ۱۳۸۸، ص ۱۱۱-۱۷۴.
 ۲. لایبنیتز در ادامه، اصل این همانی را مبنای همه حقایق عقل می‌داند؛ اما در فلسفه او این همانی یک حقیقت ضروری است نه یک گزاره که صرفاً بیانگر رابطه‌ای زبانی یا مفهومی باشد.

وین تجدیدنظر کنیم؛ یعنی یا باید از عینیت علوم تجربی صرف نظر کنیم و یا از عینیت حوزه اخلاق دفاع کنیم.

نسبت ارزش‌های معرفتی با ارزش‌های اخلاقی

اغلب در بحث از ارزش و دانش بین ارزش‌های معرفتی و ارزش‌های اخلاقی تمایز گذاشته شده است. ارزش‌های معرفتی ارزش‌هایی هستند که مسیر و روش علم را تعیین می‌کنند و معیار عینیت علم به شمار می‌روند؛ اما در متون مربوط به نسبت بین دانش و ارزش بحث اصلی در خصوص نقش ارزش‌های غیر معرفتی در حوزه دانش است. تلقی رایج این است که در بحث از نسبت دانش و ارزش کسی منکر تأثیر ارزش‌های معرفتی نیست و صرفاً در مورد نقش ارزش‌های اخلاقی بحث است (پسیلوس، ۲۰۰۸، ص ۶۰۱).

این تلقی در صورتی درست است که بتوان مرز قاطعی بین ارزش‌های معرفتی و اخلاقی ترسیم کرد. پیش فرض چنین رویکردی این است که ارزش‌های معرفتی محتوایی اخلاقی ندارند؛ اما این پیش فرض قابل بحث است و برای ارزیابی آن به بحثی تفصیلی در خصوص مهم‌ترین ارزش‌های معرفتی نیاز است. در چنین بحثی اگر بتوان نشان داد که ارزش‌های معرفتی از ارزش‌های اخلاقی جدا نیستند؛ آنگاه دانشی که بر مبنای ارزش‌های معرفتی تولید می‌شود در این مسیر با ارزش‌های اخلاقی نیز نسبتی می‌یابد. بنابراین اگر اخلاق را نسبی بدانیم، ارزش‌های معرفتی و به تبع محتوای معرفتی حاصل از آن نیز عینیت خود را از دست می‌دهند.

اما به نظر می‌رسد ارزش‌های معرفتی را نمی‌توان از ارزش‌های اخلاقی جدا کرد. مثلاً در معیارهای پراگماتیستی فایده و کارکرد یک نظریه علمی دلیلی برای ترجیح آن نظریه است و کارکرد یا فایده را بدون توجه به اهداف جمعی و فردی نمی‌توان تعریف کرد. حتی اینکه عینیت، ارزشمند نیز هست و امر عینی مطلوب نیز هست، برای طرفداران دانش فارغ از ارزش یک پارادوکس خواهد بود. دلیل مهم‌تر آنکه صدق که هدف اصلی علم به شمار می‌رود، از مهم‌ترین مفاهیم اخلاق نیز هست. در اینجا مطلب فقط این نیست که برخی از ارزش‌های معرفتی شباهتی لفظی با مفاهیم اخلاقی دارند و یا اینکه دست‌کم محتوایی اخلاقی نیز دارند؛ بلکه مطلب این است که صدق به‌عنوان یک ارزش معرفتی تنها با شرط صدق اخلاقی می‌تواند تحقق داشته باشد. به همین دلیل است که هنجارهای اخلاقی مانند کرامت انسانی و احترام متقابل در تضمین صدق نقش مهمی دارند.

اکنون در فلسفه اخلاق اخلاق، علم از شاخه‌های مهم اخلاق عملی است و مباحث اخلاق

علم در حوزه‌هایی مانند فرا اخلاق^۱، اخلاق هنجاری^۲ و اخلاق کاربردی^۳ به‌طور جدی دنبال می‌شود.^۴ در اخلاق علم از اصول، هنجارها و مفاهیم اخلاقی مربوط به حوزه علم بحث می‌شود و از معنا و توجیه آنها سؤال می‌شود. همچنین به مشکلات اخلاقی در محیط‌های علمی توجه می‌شود و اینکه این مشکلات چه نقشی در پیدایش بحران‌های مرتبط با علم جدید مانند بحران محیط زیست و شکاف طبقاتی دارند. اصولی مانند دقت در پژوهش، کاهش خطا، گزارش همه یافته‌های تجربی، آزادی دسترسی به منابع و ابزارهای پژوهش نمونه‌هایی از توصیه‌های مشترک در دو حوزه دانش و ارزش است که همگی در تضمین عینیت دانش نقش دارند.

در مجموع تولید علم فعالی‌تی جمعی است و اعتماد متقابل شرط اصلی هر کار جمعی و از جمله کار علمی است. در یک جامعه علمی اهدافی مانند عینیت و صدق بدون عمل به اصول اخلاقی مانند راستگویی و نیک‌خواهی و احترام به انسان تضمینی برای تحقق و ماندگاری ندارند. موفقیت علم صرفاً با اعتماد متقابل بین اعضای جامعه علمی تضمین نمی‌شود و اعتماد متقابل باید بین جامعه علمی و سایر گروه‌های اجتماعی نیز وجود داشته باشد. تردیدی نیست که کاهش اعتماد عمومی در حوزه‌هایی مانند پزشکی روند پژوهش علمی را نیز مختل خواهد کرد و میزان این اعتماد تا حدود زیادی به اخلاق پزشکی مربوط است. بنابراین دانش بدون ارزش نه امکان تحقق دارد و نه تضمینی برای ماندگاری.

نقش ارزش‌ها در تدوین روش

روش علم راهی برای احراز عینیت آن است و ارزش‌ها در تدوین روش‌شناسی نیز دخالت دارند. به عنوان نمونه پوزیتیویست‌ها زمانی که دانش جدایی از ارزش را به‌عنوان آرمان فعالیت علمی معرفی می‌کنند، باید دیگران را در خصوص ارزش و مطلوبیت چنین آرمانی قانع کنند. به تعبیر پوپر فارغ از ارزش بودن حتی اگر ممکن باشد باز یک ارزش جدید است (پوپر، ۱۳۷۹، ص ۱۷۲). بیکن نیز قدرت را ارزشمند می‌دانست و از این‌رو در روش‌شناسی علمی خود، دانایی را برای توانایی

- 1 . metaethics
- 2 . normative
- 3 . applied

۴. به عنوان نمونه ر. ک.:

می‌خواست؛ اما برخی دیگر قدرت را منشأ فساد تلقی می‌کنند و هدف علم را رسیدن به حقیقت می‌دانند (همان، ص ۳۵۸-۹).

به هر حال آرمان دانش فارغ از ارزش به‌عنوان میراثی پوزیتیویستی صرفاً یک بحث نظری نیست و در عمل پیامدهای گسترده‌ای برای جوامع بشری به دنبال داشته است. پوپر در نقدی که بر ادعای معرفت عینی دارد توضیح می‌دهد که بر اساس این ادعا انسان‌ها در دوران مدرن به دو گروه عاقل و فاقد عقل تقسیم شدند و از این پس هر فرهنگی که با فرهنگ مدرن تفاوت داشت به این اتهام که گرفتار بت‌های ذهنی است محکوم به حذف شدن بود (پوپر، ۱۳۶۸، ص ۱۰). این تلقی، هزینه گزافی برای جوامع انسانی به دنبال داشت؛ چون شعار پوزیتیویستی دانش فارغ از ارزش باعث شد تا علومی که در فرهنگ و ارزش‌های غربی ریشه دارند، به‌عنوان علومی عینی و فارغ از ارزش به فرهنگ‌های دیگر صادر شوند و هزینه‌های غیر قابل جبران بر فرهنگ و ارزش‌های سایر ملت‌ها تحمیل کنند.

شعار دانش فارغ از ارزش به پیدایش نسلی از دانشمندان کمک کرد که فارغ از ارزش‌های متعالی انسانی و اسیر خواهش‌های درونی و برده نان و نام بودند. آنها با اینکه با دانش و ابزاری که در اختیار داشتند و با توجه به جایگاه اجتماعی خود می‌توانستند جامعه بشری را در مسیر عدالت و صلح حرکت دهند، به ابزاری برای افزایش کشتار در جنگ‌ها و گسترش شکاف طبقاتی تبدیل شدند. جدایی از ارزش‌ها در حوزه‌های تأثیرگذاری مانند اقتصاد باعث شد تا این دانش‌ها به پیدایش جهانی کمک کنند که اکنون در یک‌سوی آن همه ساله میلیون‌ها انسان از کم‌خوری تلف می‌شوند و در سوی دیگر آن بسیاری از انسان‌ها از پرخوری رنج می‌برند و از کم‌تحركی تلف می‌شوند. در چنین وضعیتی دانشمندان با تکیه بر شعار جدایی دانش از ارزش به هیچ‌وجه خود را مسئول نمی‌دانند. سلاح‌های کشتار جمعی، تخریب محیط زیست و تبدیل علم پزشکی به تجارتي پر سود که برای سلامت و جان انسان‌ها قیمت تعیین می‌کند، بخشی دیگر از نتایج جدایی دانش از ارزش است. این سخن هیوم که عقل برده عواطف است و باید چنین باشد تا آنجا که توصیفی از چنین فضایی است قابل مناقشه نیست؛ اما بایستی آن محل بحث است. این بایستی نه دلایلی دارد و نه مطلوبیتی.

دو جنگ ویرانگر قرن بیستم به‌عنوان هشدار جدی در خصوص عواقب آرمان دانش فارغ از ارزش تلقی شد. اگر حاصل دانش می‌تواند تا این اندازه با ارزش‌ها تقابل داشته باشد، پس دانش از ارزش‌ها جدا نیست. دانش بر محور ارزش‌ها می‌چرخد و هر دانشی بسته به اینکه بر مدار کدام

ارزش می‌چرخد نتایج متفاوتی به دنبال خواهد داشت. بر این اساس اکنون در فلسفه علم پس از پوزیتیویسم تقریباً بیشتر فیلسوفان، دانش را متأثر از ارزش‌ها می‌دانند و تلقی رایج این است که حضور ارزش‌ها در متن دانش‌های گوناگون بشری به اندازه‌ای ملموس و غیر قابل انکار است که دانش را باید ارزشمدار دانست. اگر پیش از این تردیدی نبود که از نظر تاریخی دانش فارغ از ارزش مفهومی بی‌مصادق است، اکنون استدلال می‌شود که با توجه به ابعاد مختلف دانش و تعامل پیچیده آن با فرهنگ و تاریخ، چنین مفهومی از دانش امکان تحقق نیز ندارد.

در مجموع به نظر می‌رسد در روش‌شناسی نیز بی‌طرفی بی‌معناست و این حوزه نیز متأثر از ارزش‌های اخلاقی حاکم بر جوامع است. در بحث از روش، ارزش‌های معرفتی در خلأ تعریف نمی‌شوند و ارزش‌های غیر معرفتی در تعیین مصادق و تعریف هر یک از آنها و بیان میزان اهمیت آن نقش دارند. به عنوان نمونه در یک فرهنگ مادی روش تجربی در تشخیص صدق ارزشی محوری می‌یابد و سایر روش‌ها مانند شهود و وحی مورد توجه نخواهند بود. یا یک فرهنگ اومانیستی که به آرمان آزادی مطلق باور دارد نه تنها ارزش‌های اخلاقی را نسبی می‌داند؛ بلکه در خصوص ارزش‌های معرفتی مانند صدق نیز به نسبت تمایل خواهد داشت. چنین فرهنگی با ضرورت علی به دلیل آنکه مانع آزادی است، میانه خوبی ندارد و حتی ممکن است ارزش‌های زیبایی‌شناختی و فایده‌گرایانه اهمیتی بیشتر از صدق بیابند.

از ارزش‌های معرفتی که چشم‌پوشیم، دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد ارزش‌های اخلاقی به شیوه‌های بارزتری در فرایند تولید دانش حضور دارند. انتخاب مسئله در مسیر هر پژوهشی نقطه آغاز تعیین‌کننده‌ای است و ارزش‌های اخلاقی در این خصوص نقش بی‌بدیلی دارند. برای هر پژوهشگری بی‌نهایت مسئله قابل تصور است که صرفاً برخی از آنها مورد توجه قرار می‌گیرند. فرایند انتخاب مسائل و اولویت‌بندی آنها به ارزش‌های اخلاقی و فرهنگ جوامع مربوط است. علمی که برای سیطره بر طبیعت و هم‌نوعان تدوین شود کاذب نیست؛ اما با علم دیگری که برای حل مسئله فقر جوامع ضعیف تدوین شود، تفاوتی ماهوی خواهد داشت. پوپر بر این اساس استدلال می‌کند که دانشمند تجربی یک ذهن خالص جدای از ارزش‌ها نیست و ارزش‌های او در تعیین پرسش‌ها و اهداف علم دخالت دارند (پوپر، ۱۳۶۸، ص ۷).

پوپر همچنین استدلال می‌کند که حتی مشاهده علمی نیز متأثر از مسائل، ترس‌ها، امیدها، نیازها و مهر و کین فرد مشاهده‌گر است (پوپر، ۱۳۷۲، ص ۷۸). چون حجم داده‌های تجربی در هر پژوهشی بسیار گسترده است و در عمل نمی‌توان به همه آنها توجه کرد، در واقع مشاهده نوعی

انتخاب است و انتخاب‌ها بر اساس ارزش‌ها صورت می‌گیرد. به‌عنوان نمونه مکی^۱ در این مورد می‌نویسد:

«توصیف ساده‌انگارانه گذشته از علم خوب بر فرض وجود دانشمندانی فاقد دلبستگی استوار بود که در يك خلاً سازمان یافته قرار دارند و فقط به‌دنبال اطلاعات صادق (یا هر ارزش معرفتی دیگری) در مورد جهان هستند. فیلسوفانی مانند فیلیپ کیتچر^۲، آلون گلدمن^۳ و جیزس زمورا^۴ اکنون دانشمندان را به‌گونه‌ای توصیف می‌کنند که در بازار رقابتی ایده‌ها و تمایلات شخصی خویش را دنبال می‌کنند؛ دانشمندان در اصل به‌دنبال آن هستند که برای خود محبوبیت، آسایش، مقبولیت، اعتبار و دیگر اهداف غیر معرفتی را که سود آنها را افزایش می‌دهد به حداکثر برسانند. دانشمندان سرمایه‌گذاری می‌کنند و انتظار سود آوری دارند. آنها از هزینه کردن واهمه دارند و از سودکردن استقبال می‌کنند، طالب حقوق مالکیت هستند و به محرکها پاسخ می‌دهند و این رفتارها در درون «سازمان صنعتی» تولید علم... شکل می‌گیرد». (پسیلوس، ۲۰۰۸، ص ۵۵۰)

حاصل بحث تا اینجا این شد که ارزش‌های معرفتی از ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی جدا نیستند و در هم تنیدگی این دو قابل انکار نیست؛ اما نقش اخلاق در تحقق ارزش‌های معرفتی در راستای تضمین عینیت علوم تجربی است. اینکه در گزارش مشاهدات تجربی باید راست گفت تا صدق تضمین شود، از درهم تنیدگی دانش و ارزش جهت تضمین عینیت خبر می‌دهد. ارزش‌ها در تعیین اهداف و انتخاب مسائل هر دانشی، اعم از اینکه موضوع آن طبیعت باشد یا انسان، نیز دخالت دارند؛ اما در چنین مواردی چون محتوای دانش را تحت تأثیر قرار نمی‌دهند، دخالت آنها منافاتی با عینیت دانش ندارد.

ارزشمداری علوم انسانی

در مجموع همه دانش‌ها تا آنجا که محصول ذهن و زبان انسان هستند و تا آنجا که انسان در تولید آنها دخالت و وساطت دارد، از ارزش‌های انسانی اعم از اخلاقی، فرهنگی و سیاسی تأثیر

1 Uskaki Maki

2 Philip Kitcher

3 Alvin Goldman

4. Jesus Zamora

می‌پذیرند. با این حال ارزش‌ها در دانش‌هایی که موضوع آنها خود انسان است، حضوری گسترده‌تر و تأثیری عمیق‌تر دارند. ارزش‌ها در علوم انسانی، هم به این دلیل که ذهنیتی انسانی در تولید این علوم دخالت داشته و هم به این دلیل که موضوع آنها انسانی است که به‌طور ماهوی ابعادی ارزشی و هنجاری دارد، نقشی مضاعف دارند. در ادامه از نقش ارزش‌ها در دانش‌های مربوط به انسان بحث می‌شود.

علوم انسانی صبغه‌ای تاریخی دارند. یعنی علم تاریخ منبع اصلی همه علوم انسانی است و عرصه تاریخ تنها آزمایشگاهی است که نظریه‌های مربوط به انسان در آن به‌طور جدی محک می‌خورند. بنابراین هر تأثیری که ارزش‌ها بر دانش تاریخ‌نگاری داشته باشند، منحصر به علم تاریخ نمی‌ماند و به همه علوم انسانی و اجتماعی تعمیم می‌یابد. دلایل زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد دانش تاریخ و روش تاریخ‌نگاری به‌طور مستقیم تحت تأثیر ارزش‌هاست. این دلایل در ادامه بررسی می‌شود.

در عرصه تاریخ رویدادهای جزئی متکثر و پیچیده‌ای حضور دارند که گزارش همه آنها در علم تاریخ نه امکان دارد و نه مطلوب است. از این‌رو یک مورخ بر اساس اهداف و ارزش‌های خاص خود، تنها بخشی از رویدادهای تاریخ را گزارش می‌کند. هر گزارشی نیز در چارچوبی خاص ارائه می‌شود که عنوان یک رویداد، جایگاه و اهمیت آن را مشخص می‌کند. اموری مانند سیاست، دین، اقتصاد، هنر و علم می‌توانند چارچوبی برای طبقه‌بندی رویدادهای تاریخ باشند. به‌عنوان نمونه در یک نگاه مادی تاریخ به عصر سنگ، آتش و آهن تقسیم می‌شود و در یک نگاه دینی عصر نوح و ابراهیم دوره‌های اصلی خواهند بود.

در دوران معاصر خبرگزاری و خبرنگاری نمونه‌ای بارز از نگارش تاریخ است که نقش ارزش‌ها در آن قابل انکار نیست. خبرگزاری‌ها همه رویدادهای روز را گزارش نمی‌کنند. اصلاً روزنامه‌ای که همه رویدادها را گزارش کند به فرض که امکان انتشار آن باشد، خواننده‌ای نخواهد داشت. هر خبرگزاری موفق بر اساس اصول حرفه‌ای خود بیشتر رویدادهای روز را نادیده می‌گیرد و بر اساس ارزش‌های مورد نظر خود بخشی از رویدادها را انتخاب می‌کند. سپس رویدادهای منتخب را تحت مقولات و عنوان‌های خاصی طبقه‌بندی می‌کند، آنها را به فرعی و اصلی تقسیم می‌کند، ترتیب آنها را مشخص می‌کند و... در همه این مراحل ارزش‌های سیاسی، گروهی و ملی دخیل هستند. اهمیت و حساسیت خبرنگاری و خبرگزاری به دلیل ارتباط مستقیم آن با ارزش‌هاست. در واقع رقابت بنگاه‌های خبرپراکنی در افزایش تعداد مخاطب نیز به حضور ارزش‌ها در متن خبر و

امکان القای غیر مستقیم آن به مخاطب مربوط است. در این رقابت بنگاهی پیروز است که بتواند ارزش‌های مورد نظر خود را در قالب گزارش خبری به افکار عمومی تحمیل کند. در تاریخ‌نگاری حرفه‌ای نیز وضعیت مشابهی حاکم است. مفاهیم علم تاریخ از ارزش‌ها جدا نیستند و هر حکمی نوعی ارزش‌گذاری است. بی‌رحمی هیتلر واقعیتی است که هم‌زمان بد نیز هست. مفاهیمی مانند کودتا، قتل عام، دیکتاتوری، جنایت، پیشرفت، آزادی و... از ادبیات علوم تاریخی و اجتماعی قابل حذف نیستند و همگی بار ارزشی خاص به خود را دارند. این نوع از مفاهیم به‌طور هم‌زمان توصیف‌گر و ارزش‌گذار به شمار می‌روند. مفهوم پیشرفت هم یک رویداد را توصیف می‌کند و هم آن را ارزش‌گذاری می‌کند. در علوم سیاسی بحث‌هایی که در خصوص نسبت آزادی و امنیت مطرح است، بدون توجه به ارزش‌ها ناتمام خواهند بود و به‌طور کلی ارزش خود را از دست می‌دهند.

البته پوزیتیویست‌ها این نمونه‌ها را ناشی از نقص زبان می‌دانند و به يك زبان فیزیکی محض ایده‌آل می‌اندیشند که از ارزش‌ها تهی باشد. آنها توصیه یا پیش‌بینی می‌کنند که این مفاهیم در نهایت از فرهنگ‌های لغت حذف شوند و مفاهیم فیزیکی جای آنها را بگیرند؛ اما مفهوم خشونت را نمی‌توان به رفتار فیزیکی خاصی مثل حرکات ماهیچه دست تعریف کرد. مصداق خشونت در فرهنگ‌های مختلف و بر اساس باورهای انسان‌ها متفاوت خواهد بود. با این حال حتی اگر خشونت در تمام فرهنگ‌ها تنها در حرکت ماهیچه دست خلاصه می‌شد، باز نمی‌توانستیم به‌جای بحث از علل خشونت از علل حرکت ماهیچه بحث کنیم. چنین بحثی از نظر ماهوی و اهمیت با بحث از علل خشونت متفاوت است. تاکنون زبان فاقد مفاهیم ارزشی تدوین نشده و به نظر می‌رسد با توجه به ماهیت اخلاقی انسان آرمانی دست نیافتنی است. در واقع جایگاه این مفاهیم در زبان به‌گونه‌ای است که بدون از دست دادن کارکردهای اصلی زبان نمی‌توان آنها را حذف کرد.

حضور ارزش‌ها در علوم انسانی و تاریخی به اندازه‌ای بارز است که متخصصان این حوزه‌ها نیز در کنار فیلسوفان علم از رویکرد ارزشمداری جانبداری می‌کنند. پاتم در این خصوص به آثار آمارتیا سن^۱ مثال می‌زند. سن که برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۱۹۹۸م است، در کتاب اقتصاد و اخلاق استدلال می‌کند که علم اقتصاد نمی‌تواند از اخلاق جدا باشد^۲. او با تحلیل مفهوم رفاه

1. Amartyasen

۲ برای مطالعه تحلیلی در خصوص دیدگاه آمارتیا سن ر. ک: (پاتم، ۱۳۸۵)

که از مفاهیم محوری علم اقتصاد است، نشان می‌دهد که در این مفهوم ارزش و دانش در هم تنیده و جدایی‌ناپذیرند. از نظر سن يك اقتصاددان بدون توجه به ارزش‌ها نمی‌تواند شاخص مطلوبیت را تعریف کند. او نشان می‌دهد که فاصله گرفتن دانش اقتصاد از ارزش‌های اخلاقی هم بر اقتصاد رفاه اثر می‌گذارد و هم بر پیش‌بینی‌های اقتصادی.

در اینجا استدلال سن را با يك مثال می‌توان روشن‌تر کرد. در کشورهای غربی وضعیت فرهنگی و اجتماعی به‌گونه‌ای است که تعداد شبکه‌های تلویزیونی، تعداد صندلی‌های سینما و تیراژ مطبوعات به‌عنوان شاخص‌های رفاه معرفی می‌شوند. این شاخص‌ها همگی فرهنگی و ارزشمندان به شمار می‌روند؛ اما کارشناسان اقتصادی در برخی از کشورهای جهان سوم که با رویکرد دانش فارغ از ارزش به این شاخص‌ها می‌نگرند، به‌جای پرداختن به نیازهای اولیه کشور خود مانند بهداشت و آموزش و امنیت به‌دنبال برنامه‌ریزی برای کسب شاخص‌های بالا بوده‌اند؛ در حالی که رفاه و رضایت‌مندی مقوله‌ای ارزشی است که به فرهنگ و تاریخ یک جامعه بستگی دارد و نمی‌توان شاخص‌های رفاه را در همه دوران‌ها و برای همه جوامع یکسان دانست.

حاصل آنکه درهم‌تنیدگی دانش و ارزش وقتی خود انسان موضوع دانش باشد گسترده‌تر و عمیق‌تر است و ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی نیز در کنار ارزش‌های معرفتی مانند صدق و عقلانیت، در تولید محتوای علوم اجتماعی و تاریخی دخالت دارند. در این علوم نیز ارزش‌های اخلاقی در انتخاب مسائل و حتی انتخاب حوزه پدیداری مورد مشاهده دخالت دارند. بسیاری از مفاهیم اصلی علوم اجتماعی نیز مفاهیمی ارزشی هستند و احکام علوم اجتماعی رویدادها را هم‌زمان با توصیف ارزش‌گذاری نیز می‌کنند.

ارزشمندی و نسبی‌گرایی

اکنون با توجه به نقشی که ارزش‌های اخلاقی در حوزه‌های مختلف دارند، می‌توان به پرسش اصلی این نوشتار توجه کرد. آیا دخالت ارزش‌ها در مسیر دانش عینیت آن را مخدوش می‌کند؟ همان‌گونه که بیان شد انگیزه اصلی طرفداران دانش فارغ از ارزش دفاع از عینیت علم است و در

برای مطالعه تحلیلی متفاوت از تأثیر ارزش‌ها در علم اقتصاد. لک:

Gunnar, Myrsal (1970), *The challenge of world poverty: A world anti-poverty program in outline*, newYork: pantheon.

مقابل آنها نسبی‌گرایانی قرار دارند که دخالت ارزش‌ها در مسیر دانش را دلیلی بر نسبی‌گرایی می‌دانند.^۱ آیا راه میانه‌ای وجود ندارد؟ از نظر تاریخی شکست پوزیتیویست‌ها در دفاع از عینیت دانش تجربی باعث پیدایش رویکردی افراطی و نسبی‌گرایانه شد که بر اساس آن همه ابعاد دانش حاصل ارزش‌ها و علایق اجتماعی تلقی شده است. این دیدگاه‌ها که بیشتر در حوزه پست‌مدرن طرح شده‌اند ارزش‌های مدرن مانند سودطلبی و قدرت‌طلبی را عامل اصلی تولید علم معرفی می‌کنند؛ اما همان‌گونه که بیان شد سودطلبی دانشمندان منافاتی با بحث‌های مربوط به ابعاد هنجاری علم ندارد. چون هنوز می‌توان این پرسش را طرح کرد که علمی که با اهداف اقتصادی تولید شده آیا صادق و عقلانی است یا خیر؟ سودطلبی می‌تواند علت تولید علم باشد و بحث از علت نمی‌تواند جایگزین بحث از دلیل شود. ارزش‌ها نیز با اینکه می‌توانند در تولید علم نقش علی داشته باشند؛ اما جای دلایل را نمی‌گیرند. به‌عنوان نمونه در بیشتر موارد رسیدن به صدق هم سود دانشمندان را تضمین می‌کند و هم منافع اجتماعی را.

اگر علت‌های تولید نظریه‌ها، جایگزینی برای دلایل نظریه‌ها دانسته شود، در این صورت دانش تجربی عقلانیت و عینیت خود را از دست می‌دهد و به امری قراردادی تبدیل می‌شود. چون به هر حال هر سخنی چه علمی باشد چه غیر علمی علتی دارد. اما جذابیت علم و اهمیت آن در این است که دانش، صرف‌نظر از علتی که دارد، دلیل نیز دارد و عقلانی نیز هست. بنابراین دیدگاهی که ارزش‌ها را جایگزین دلایل می‌کند در واقع دلیل عقلانی را نفی می‌کند و صرفاً به علت توجه می‌کند. چنین دیدگاهی به‌نوعی به نسبی‌گرایی ختم می‌شود که در آن تمایز بین علم و غیر علم نمی‌ماند. روشن است که مشکلات این دیدگاه کمتر از مشکلات نگاه پوزیتیویستی نیست.

جرالد داپیت^۲ که دانش را ارزشمدار می‌داند تأکید دارد که ارزشمداری مستلزم نسبییت نیست. او استدلال خود را این‌گونه بیان می‌کند: «روشن است که ارزش‌های جمعی در شکل‌گیری همه امور ذیل دخیل‌اند: جهت‌گیری توسعه علمی، انگیزه‌های دانشمندان برای علم‌ورزی، مسائل و پرسش‌های خاصی که آنها حل می‌کنند، موضوع و هدف شناخت، کاربردهایی که نتایج پژوهش

۱. نسبی‌گرایان پست‌مدرن بین ارزش‌های معرفتی و ارزش‌های اخلاقی تمایزی قائل نیستند و ادعا دارند که همه ارزش‌ها اعم از اخلاقی و معرفتی تاریخی و محصول قرارداد جمعی است. ر. ک (پسیلوس، ۲۰۰۸، ص ۳۰۷).

2. Gerald Doppett

آنها به دنبال دارد و غیره... ولی زمانی که به این نمونه‌های گوناگون از تأثیر ارزش‌های جمعی می‌نگریم هیچ‌یک مستلزم آن نیست که خود شناخت علمی دارای نسبیت ارزشی^۱ باشد، جدای از ابعاد ارزشی علم که بیان شد پرسش از موفقیت دانشمندان در شناخت علمی می‌تواند صرفاً عبارت باشد از اینکه آیا نظریه‌های آنها دارای کفایت تجربی است؛ یعنی آیا به شیوه‌های درستی با شواهد تجربی تطابق دارند. این معنا از کفایت تجربی نوعی ارزش جمعی به معنایی که گذشت نیست و روشن است که با ارزش‌های جمعی تعیین نمی‌یابد. در واقع به نظر می‌رسد به طور کامل مستقل از ارزش‌های جمعی است» (پسیلوس، ۲۰۰۸، ص ۳۰۳).

پوزیتیویست‌ها دانش را فارغ از ارزش می‌دانند تا از عینیت علم دفاع کنند و نسبی‌گرایان دانش را ارزشمدار می‌دانند تا نسبیت هر گونه دانشی را نشان دهند. در این بحث پیش‌فرض مشترک پوزیتیویسم و نسبی‌گرایی این است که هر ارزشی نسبی و قراردادی است و اگر دانش نیز متأثر از ارزش باشد، پس دانش نیز نسبی خواهد بود؛ ولی در بین این دو دیدگاه مسیر معتدلی وجود دارد که نه ارزشمداری دانش را انکار می‌کند و نه عینیت آن را. از نظر منطقی به دو شیوه می‌توان از این دیدگاه معتدل دفاع کرد: یا باید عینیت را به حوزه ارزش‌ها نیز بسط داد تا ارزشمداری دانش منافاتی با عینیت نداشته باشد و یا اینکه باید نشان داد که ارزش‌ها حتی اگر نسبی هم باشند با حضور خود در متن دانش باعث نسبیت دانش نمی‌شوند. این دو راه که می‌توانند مکمل یکدیگر باشند در ادامه بررسی می‌شود.

حلقه وین بر اساس اصل تحقیق‌پذیری تنها گزاره‌های تجربی را معنادار می‌دانستند و در حوزه ارزش‌ها به نسبی‌گرایی تمایل داشتند. آنها خوب و بد اخلاقی را با خوشایند و بدآیند فرد یکسان می‌دانستند؛ اما در اینجا مشکلاتی وجود دارد که نشان می‌دهد نمی‌توان ارزش‌ها را برابر با میل یا خواست فرد دانست. چون انسان‌ها در بسیاری از مواقع برای رسیدن به خوب از میل و ترجیح خود چشم‌پوشی می‌کنند. از نظر تحلیلی نیز خوب است با میل دارم، برابر نیست " دلیلش این است که جمله «خوب است اما میل ندارم» جمله متناقضی نیست.

از نظر منطقی نیز احکام ارزشی ارتباطی استنتاجی با سایر حوزه‌های معرفتی دارند. برای شناخت ارزش‌ها به خودشناسی نیاز است و شناخت ماهیت انسان و جایگاه او در جهان هستی

1. value-relative

نقشی محوری در پیدایش احکام و مفاهیم ارزشی دارد. از این رو سازگاری بین احکام ارزشی و احکام توصیفی شرطی ضروری برای مقبولیت هر نظامی است و این مطلب نیز نشان می‌دهد که احکام ارزشی و احکام توصیفی رابطه‌ای استنتاجی با یکدیگر دارند. مثلاً اگر در یک جهان‌بینی ادعا شود که فرد دارای اراده آزاد نیست و سپس توصیه‌هایی اخلاقی برای بهتر زیستن ارائه شود، چنین مکتبی دچار تناقض است. احکام ارزشی به واقعیت‌ها بستگی دارند و به‌عنوان نمونه این استدلال که «دروغ بد است؛ اما این دروغ باعث نجات جان یک بی‌گناه می‌شود و بنابراین بد نیست» درهم‌تنیدگی دانش و ارزش را نشان می‌دهد و در آن یک حکم ارزشی از توصیف واقعیت استنتاج شده است^۱.

روشن است که اگر گزاره‌های اخلاقی فاقد محتوای معرفتی و فقط ابراز احساس بودند، نمی‌توانستند رابطه‌ای منطقی با سایر گزاره‌ها داشته باشند و مستلزم یا متضمن یا حتی سازگار با گزاره‌ای دیگر باشند. این سنخ از روابط استنتاجی نیازمند منطق مشترکی است. الگین در این خصوص به دو اصل انسجام و تطابق با واقعیت‌ها مثال می‌زند که در توصیف و ارزش‌گذاری به یک اندازه اهمیت دارند. او در این مورد می‌نویسد:

«ارزش‌گذاری‌های حاصل از نظام اخلاقی یا حقوقی، برای اینکه با نمونه‌های مشابه به یک شیوه برخورد کنند، باید منسجم باشند، با یکدیگر سازگار باشند و مبتنی بر واقعیت‌ها باشند. در چنین نظامی بی‌طرفی و انصاف ضروری و بولهوسی و خودسری ممنوع است. بنابراین الزامات منطقی و تجربی ارزش‌گذاری را نیز مانند توصیف مقید می‌کنند» (الگین^۲، ۱۹۸۹، ص ۹۳).

نسبی‌گرایان اغلب تفاوت‌های قومی و تاریخی را دلیلی بر نسبییت اخلاق می‌دانند و بنابراین استدلال می‌کنند که دخالت ارزش‌ها در دانش به نسبییت ختم می‌شود؛ ولی در مورد برخی از اصول اخلاقی مانند اصل عدالت ادعای نسبییت قابل قبول نیست. اینکه یک قوم به برتری

۱. نویسنده کتاب دانش و ارزش که از دیدگاه هیوم مبنی بر جدایی دانش از ارزش دفاع می‌کند و تأکید دارد که بین احکام ارزشی و احکام علمی استنتاجی منطقی وجود ندارد، در موارد متعددی به نسبت استنتاجی بین دانش و ارزش اذعان می‌کند. به عنوان نمونه می‌نویسد: «اگر هیچ انسانی نباشد، میکرب‌ها صفت بد به خود نمی‌گیرند. انسان‌ها هستند که به خاطر میل به بقای میکرب‌ها را که مانع بقا هستند بد می‌شمارند». در اینجا اینکه میکرب مانع بقاست حکمی علمی است که نقش علمی میکرب را بیان می‌کند و از این نقش علمی می‌توان بد بودن یا خوب بودن آن را استنتاج کرد. البته میل به بقا نیز در این حکم دخیل است، ولی بخشی از این حکم ارزشی نیز به دانش مربوط است و نمی‌توان همه آن را به میل و قرارداد بشر نسبت داد. ر. ک. سروش، ۱۳۶۰، ص ۲۴۳.

سفیدپوستان باور داشتند و آن را ارزش تلقی می‌کردند خطای آنها را نشان می‌دهد نه ارزشمندی تبعیض را. در واقع همان‌گونه که اصل امتناع تناقض در حوزه دانش برای نسبی‌گراها مشکل‌ساز است، در حوزه ارزش‌ها نیز اصل عدالت مشکل اصلی نسبی‌گراهاست. این اصل برخورد یکسان با امور مشابه را توصیه می‌کند و بر اساس این اصل اتفاق نظر وجود دارد که آپارتاید غیر اخلاقی است.

مثال‌های کلیشه‌ای مانند اینکه يك قوم جنازه‌ها را می‌سوزاند و قومی دیگر این کار را بد می‌داند و جنازه‌ها را به خاک می‌سپارد، تنها بر نسبییت آداب و رسوم دلالت دارد. چنین مثال‌هایی نشان می‌دهد که اقوام مختلف به اصل اخلاقی حرمت انسان باور داشته‌اند. حتی در این مثال نیز در خصوص حرمت انسان‌ها اختلافی نیست و این مثال نشان می‌دهد که همه اقوام حتی برای جنازه یک انسان نیز حرمت قائل بوده‌اند. البته آنها احترام خود نسبت به جنازه را به شیوه‌های گوناگون و با آداب و رسوم متفاوتی نشان می‌دادند؛ اما تفاوت آداب و رسوم به معنای نسبییت اصول اخلاقی نیست.

البته تعریف عدالت و یا حرمت انسان کار ساده‌ای نیست؛ اما در مقام عمل و در تشخیص مصادیق خوب و بد اختلافات کمتری وجود دارد. در مواردی نیز که تردید وجود دارد اغلب انتخاب بین دو ارزش است که تردید ایجاد کرده است. مثلاً جوانی که بین نگهداری از مادر پیر خود و شرکت در مبارزات آزادی‌بخش در تردید است، در واقع بین دو ارزش عینی در تردید است و حتی اگر انتخاب او فاقد معیار عینی باشد یا مورد توافق همگان نباشد، نمی‌توان ادعا کرد که اخلاق نسبی یا قراردادی است. ارزشمندی این دو رفتار پیش از انتخاب او و علت تردید اولیه اوست. همان‌گونه که الگین نشان می‌دهد در چنین مواردی مسئله انتخاب بین دو رفتار که هر دو ارزشمندند مطرح است و نمی‌توان ادعا کرد که این دو رفتار با انتخاب فرد ارزشمند می‌شوند (الگین، ۱۹۸۹، ص ۹۸).

اگر اختلاف و تفاوت دلیل نسبییت باشد نخست باید علوم تجربی را نسبی دانست. چون تاریخ علم نشان می‌دهد که مفاهیم و گزاره‌های علمی برخلاف اصول اخلاقی، مدام در حال تغییر و تحول بوده‌اند. نگاهی گذرا به متون اخلاقی این واقعیت را تأیید می‌کند که اصول و هنجارهای اخلاقی نسبت به علوم تجربی وضعیت بهتری داشته‌اند و نوعی ثبات را تجربه کرده‌اند. با اینکه آثار علمی دوران باستان اکنون دیگر به‌عنوان منبع علمی قابل استفاده نیستند؛ اما آثار اخلاقی آن دوران هنوز در بین متون اخلاقی تأثیرگذار قرار دارند. متون اخلاقی برخلاف متون علمی هیچ‌گاه کهنه

نمی‌شوند و زبان مشترك اقوام مختلف به شمار می‌روند. با اینکه همیشه اختلاف‌هایی در پاره‌ای از بحث‌های اخلاقی وجود داشته و نمی‌توان انتظار داشت که برای همه بحث‌ها پاسخی قاطع وجود داشته باشد که همگان آن را بپذیرند؛ اما هنوز می‌توان ادعا کرد که اصول اخلاقی وجه اشتراك اقوام و ملل مختلف است.

واقع‌گرایانی که تسلیم شك هیوم نیستند؛ ادعا دارند که قوانین علمی از نسبت علی و ضروری بین رویدادها خبر می‌دهند و نوعی بایستی را بیان می‌کنند. از نظر آنها تحول در علم یا به این دلیل است که مسائل علمی تغییر کرده‌اند و یا به این دلیل است که در گذشته نسبت بین رویدادها به درستی درک نشده‌اند. در هر صورت کسانی که قوانین علمی را بیانگر نسبت ضروری بین رویدادها می‌دانند در بحث از قوانین اخلاقی نیز می‌توانند رویکرد مشابهی را دنبال کنند. آیا دلیلی وجود دارد که بحث از بایستی اخلاقی را از بحث ضرورت علی جدا کنیم؟ دلایلی وجود دارد که نشان می‌دهد بین بایستی اخلاقی و بایستی علمی یا همان ضرورت علی تمایزی ماهوی وجود ندارد.

ادعا این است که بایستی اخلاقی نیز بیانگر رابطه علی و ضروری بین یک رفتار و نتیجه آن است. اینکه باید عدالت ورزید تنها با در نظر گرفتن نتیجه عدالت قابل فهم است و بایستی عدالت همان رابطه ضروری بین عدالت و نتیجه آن است. نایستی ظلم نیز بیانگر امتناع تحقق جامعه ایده‌آل در صورت تحقق ظلم است. دانشمند می‌گوید برای رسیدن به فشار مورد نیاز باید دمای گاز را افزایش داد. عالم اخلاق نیز می‌گوید برای رسیدن به جامعه مورد نظر باید به اصل عدالت پایبند بود. همه این باید‌ها رابطه بین فعل و نتیجه آن را بیان می‌کنند. اگر بتوان نشان داد که ضرورت علی منشأ کلیت و عینیت قوانین علمی و اخلاقی است، آنگاه مرز بین اخلاق و علم تنها به موضوع آنها مربوط خواهد بود.^۱

با این حال تردیدی نیست که بخشی از ارزش‌هایی که مسیر علم را تعیین می‌کنند تاریخی و نسبی است. بیکن دانش را برای قدرت می‌خواست. در چنین فرهنگی دانش مسیر سیطره بر طبیعت را هموار می‌کند؛ اما در سنتی دیگر ممکن است دانستن، هدف نهایی باشد و دانش برای هماهنگی با طبیعت و نه سیطره بر آن به کار گرفته شود. اما آیا دخالت ارزش‌های نسبی در مسیر

۱. به عنوان نمونه طرفداران طبیعت‌گرایی هنجاری normative naturalism بر این باورند که علم ارزشمدار است؛ اما آنها تأثیر ارزش‌ها بر علم را مستلزم نسبی‌گرایی نمی‌دانند. استدلال آنها این است که ارزش اخلاقی نیز از راهی تجربی و به عنوان ابزاری برای اهداف نهایی علم قابل ارزیابی است. در این زمینه ر. ک. پسیلوس، ۲۰۰۸، ص ۳۰۸

پژوهش باعث نسبی شدن محتوای دانش می‌شود؟ حتی فرض کنیم که همه ارزش‌های اخلاقی قراردادی، تاریخی و فرهنگی هستند. در این صورت آیا ارزشمداری علوم عینیت آنها را مخدوش می‌کند؟ کینکید^۱ همین پرسش را در خصوص علوم اجتماعی این‌گونه پاسخ می‌دهد که:

«حتی اگر ارزش‌های اخلاقی ذهنی باشند معلوم نیست که علوم اجتماعی نیز لزوماً ذهنی شوند. فرض‌های اخلاقی را می‌توان با صراحت بیان کرد و نتایج را می‌توان در ارتباط با آن فرض‌ها بیان کرد. ... در این صورت نتایج پژوهش را باید در ارتباط با آن فرض‌ها در ذهن ارزیابی کرد و نتایج بدیل را نیز که بر فرض‌های بدیل تکیه دارند می‌توان دنبال کرد. من دلیلی نمی‌بینم که خود این نتایج ذهنی باشند» (پسیلوس، ۲۰۰۸، ص ۶۰۳).

این استدلال در خصوص هر دانشی که تحت تأثیر اصول ارزشی نسبی قرار دارند، قابل تکرار است. دانش به حوزه خودآگاهی تعلق دارد و همیشه می‌توان پیش‌فرض‌های یک نظریه را استخراج و با صراحت بیان کرد. وضوح پیش‌فرض‌های اخلاقی یک نظریه به این معناست که حکم علمی بر پایه پذیرش چنین فرضی صادق است. بنابراین با بیان پیش‌فرض‌های یک حکم علمی به یک گزاره شرطیه خواهیم رسید که بر اساس آن اگر فلان فرض ارزشی درست باشد، این حکم علمی نیز درست است. روشن است که این شرطیه دیگر نسبی نیست و حکمی عینی است.

دائیت نیز تفسیری از انقلاب‌های علمی ارائه می‌کند که در آن ارزشمداری با عینیت جمع شده است. بر اساس این تفسیر انقلاب‌های علمی حاصل تحولی هنجاری است که ارزش‌های پژوهش را تغییر می‌دهد و به دنبال آن مسائل و داده‌ها نیز تغییر می‌کنند. در این معنا از انقلاب ارزش‌ها نقشی اصلی ایفا می‌کنند بدون اینکه به نوعی به نسبی‌گرایی افراطی برسیم. به عنوان نمونه تفاوت کیمیا و شیمی در این است که در کیمیا بسیاری از اوصاف شیمیایی ناشناخته بودند و صرفاً به صفاتی قابل مشاهده از اشیا توجه می‌شد. بررسی این اوصاف اکنون اولویت شیمی نیست و صرفاً به طور ضمنی و تبعی مورد توجه قرار می‌گیرند و تبیین می‌شوند. از نظر دائیت بهترین تبیین برای چنین انقلابی این است که ارزش‌های معرفتی تغییر کرده‌اند و این تغییر مستلزم نسبی‌گرایی نیست. او در این مورد می‌نویسد:

«بر فرض که دلایلی مناسب برای تغییر در ارزش‌های معرفتی وجود داشته باشد و تحقق

1. Horald Kincaid

بخشیدن به آنها از نظر تجربی موفق باشد، ارزشمدار بودن علم، نسبی‌گرایی یا هر دیدگاهی را که امکان پیشرفت علم را تضعیف کند توجیه نمی‌کند. این واقعیت که پژوهش علمی لزوماً متأثر از ابعادی از طبیعت، نظریه‌سازی و استدلال است که به‌گونه‌ای برجسته هنجاری است وجود شناخت علمی، واقعیت و پیشرفت معرفتی را تضعیف نمی‌کند. این دیدگاه که علم ارزشمدار است راه را بر نظریه نقدی استدلال باز می‌کند. برخی استدلال‌ها پیرامون شناخت علمی ممکن است نزاع‌هایی هنجاری پیرامون ارزش‌های معرفتی باشد. نزاع پیرامون واقعیت‌ها ممکن است تعهدات بدیل پیرامون ارزش معرفتی را تحقق بخشد. خطر نسبی‌گرایی افراطی صرفاً زمانی است که فرض شود تعهدات ارزشی فراتر از حوزه دلیل و عقل است» (پسیلوس، ۲۰۰۸، ص ۳۱۰-۳۱۱).

جمع‌بندی

نقش ارزش‌ها در دانش‌های مختلف یکسان نیست. هر دانشی ابعاد متعددی دارد که نقش ارزش‌ها در آنها متفاوت است. به‌طور کلی می‌توان گفت انتخاب مسئله که آغاز علم است و البته مسیر آن را نیز تعیین می‌کند، در بیشتر علوم اعم از طبیعی و انسانی متأثر از ارزش‌های حاکم است. این ارزش‌ها می‌توانند اخلاقی یا معنوی باشند و می‌توانند مادی و از قبیل افزایش درآمد یا ارتقای شغلی و رسیدن به مقام و شهرت باشند؛ ولی پژوهش با هر هدفی که انجام شود نیازمند دلیل است و اغلب تحقق اهداف پایدار منوط به رسیدن به صدق است. در شیوه‌های رایجی که برای ارزیابی یک پژوهش وجود دارد، اغلب به انگیزه‌ها توجه نمی‌شود و محصول آن صرفاً با روش‌های عینی محک می‌خورد. انگیزه‌ها و ارزش‌ها نقشی علی دارند و جایگزین دلایل نمی‌شوند. با اینکه به نظر می‌رسد برخی از ابعاد دانش مانند روش و منطق پژوهش در بیشتر رشته‌های تجربی به‌طور مستقیم متأثر از ارزش‌های اخلاقی نیستند؛ اما حضور ارزش‌های اخلاقی در تمام مراحل پژوهش لازم است و می‌تواند پایبندی پژوهشگران به روش و منطق علمی را تضمین کند.

اینکه ارزش‌های جمعی انگیزه‌های دانشمندان و پرسش‌ها و اهداف آنها را تعیین می‌کند و در مسیر پژوهش علمی تأثیر دارد، به این معنا نیست که گزاره‌های توصیفی تابع هنجارهای قراردادی است. چون تأثیر ارزش‌ها در بیشتر مواقع به‌گونه‌ای نیست که محتوای عینی دانش را تغییر دهد. البته در علوم انسانی محتوای دانش با مفاهیمی آمیخته با ارزش‌ها توصیف می‌شوند؛ اما در چنین مواردی نیز اگر وجود ارزش‌هایی عینی را بپذیریم، حضور چنین ارزش‌هایی در متن دانش متضمن نسبییت نیست. ارزش‌های نسبی نیز اگر در متن دانش با صراحت بیان شوند، در نهایت نقشی شبیه به پیش‌فرض‌ها را خواهند داشت. در چنین مواردی گزاره‌های علمی به گزاره‌هایی شرطی تحویل

می‌شوند و محتوای دانش مشروط به پذیرش یک گزاره ارزشی بیان می‌شود. اگر بتوان هم‌زمان از ارزشمندی دانش و عینیت آن دفاع کرد، افق‌های جدیدی بر روی عقلانیت انتقادی گشوده می‌شود. چنین گشایشی به‌طور موکد مشروط به آن است که به ورطه نسبی‌گرایی که توقف‌گاه هر گونه عقل و نقدی و قتلگاه هر گونه ارزشی است، نزدیک هم نشویم. با پذیرش رویکرد ارزشمندی نقادی معنایی وسیع و عمیق می‌یابد و نقد یک نظریه دیگر منحصر در بررسی انسجام درونی آن و یا ارزیابی تطابق آن با جهان بیرون نیست؛ بلکه در هر نقدی می‌توان از اهداف و پرسش‌های یک پژوهش نیز پرسید و ارزش‌های حاکم بر هر پژوهشی را با بدیل‌هایی که دارد یا می‌تواند داشته باشد مقایسه کرد. در این مقایسه ناچاریم در لایه‌های پنهان یک پژوهش و در حاشیه‌های سفید یک کتاب به دنبال ارزش‌های پنهانی باشیم که یک پژوهش را جهت‌دهی می‌کند یا محتوای یک کتاب را شکل می‌دهد و اگر در قوم یا فرهنگ یا دین یا بوم خود ارزش‌هایی ناب‌تر و زلال‌تری سراغ داریم به امکان دانشی فکر کنیم که بومی‌تر و دینی‌تر و اخلاقی‌تر باشد.

منابع

ایر، ج. الفرد (۱۳۸۴)، زبان، حقیقت، منطق، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: شفیعی. بونژور، لورنس (1388)، دفاع از خرد ناب، ترجمه رضا صادقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

پاتنم هیلری (۱۳۸۵)، دوگانگی واقعیت/ ارزش، ترجمه فریدون فاطمی، تهران: نشر مرکز. پوپر، کارل (۱۳۶۸)، حدس‌ها و ابطال‌ها: رشد شناخت علمی، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.

پوپر کارل (۱۳۷۲)، واقعی‌گری و هدف علم، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش. پوپر کارل (۱۳۷۹)، اسطوره چارچوب در دفاع از علم و عقلانیت، ترجمه علی پایا، تهران: طرح. سروش، عبدالکریم (۱۳۶۰)، دانش و ارزش، تهران: انتشارات یاران.

کاپلستون، فردریک (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه، ترجمه امیر اعلم، جلد ۵، تهران، انتشارات سروش. لایب نیتز، گوتفرد (۱۳۷۲)، مونادلویژی و چند مقاله فلسفی دیگر، ترجمه دکتر عبدالکریم رشیدیان، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

Elgin, Catherine Z., (1989), *The Relativity of Fact and The objectivity of value*, in Krausz,

Michael, ed. (1989), *relativism, Interpretation and Confrontation*, University of noterdame Press, Indiana, pp.86-98.

Hume , David (1978), *Treatise of Human Nature*, ed. L. A. Selby-Bigge, 2nd edn. (Oxford: Oxford University Press).

Psillos, stathis and curd, martin, (2008), *the routledge companion to philosophy of science*, Routledge, New York.